

## پرویز داریوش: مترجم غریب

### علی صلح‌جو

آقای خزاعی فر عزیز، از خواندن مقاله «تحلیلی بر سبک ترجمه پرویز داریوش» در مترجم شماره ۶۸ مشعوف شدم. شما با نوشتن این مقاله چقدر خوب نشان داده‌اید که چه حق بزرگی از این مترجم توانمند ضایع شده است. سخنان‌تان درباره سبک داریوش نشان از درک عمیق شما از جهان زبانی این مترجم غریب دارد. شما البته از اشاره کردن به ایرادات سبکی او غافل نمانده‌اید. اما، برخلاف ایراداتی که اینجا و آنجا در چند دهه گذشته به ترجمه او نسبت داده‌اند، ایرادات‌تان مستدل و پذیرفتنی است. با این همه، اگرچه در معقول بودن ایرادات شما تردید نیست، فضیلت نوشته شما نه در ایرادهای بجای‌تان بلکه در شجاعت‌تان از مثبت سخن گفتن از مترجمی است که غالباً او را سطحی‌داوری کرده و یکجا کنارش گذاشته‌اند. همان‌طور که شما نشان داده‌اید، داریوش مترجمی سبک‌دار است و سبکش گاه در عبارات و جمله‌های درخشانی متبلور می‌شود. داریوش مترجم دقیقی نیست، اما روا نیست آن‌همه جمله‌های درخشان و غنای واژگانی را در سایه چند بی‌دقتی قرار دهیم. صادقانه قضاوت کنیم: کدام‌یک از ایرادگیرندگان به داریوش جسارت نزدیک شدن به غول‌هایی چون ملویل و فاکنر و جویس را در آن زمان داشتند؟ مهدی غبرائی، مترجم موج‌های وولف، ضمن اشاره به نارسایی ترجمه قبلی این اثر، با عنوان خیزاب‌ها، به قلم داریوش، منصفانه و البته شجاعانه می‌گوید، «اما به واقع شاید اگر ترجمه ایشان از این رمان نبود، جرأت نمی‌کردم سراغش بروم» (روزنامه شرق، ۳۱ تیر ۱۳۸۹).

داریوش را ندیده‌ام، اما از آنچه درباره‌اش شنیده‌ام برمی‌آید که مترجم و اساساً آدم غریبی بوده است. سال ۱۳۴۴ بود و من در مؤسسه انتشارات فرانکلین مشغول کار بودم. در آن زمان هنوز «بخش ویرایش» (بخش ادیتوریال آن زمان) تشکیل نشده بود و بزرگانی چون امامی‌ها (کریم و گلی)، میرعلائی، سمیعی و

ادیب سلطانی آنجا نبودند. فقط دریابندری بود. بخشی داشتیم به نام «بخش غلط‌گیری» که ترجمه‌ها مستقیماً به آنجا می‌آمد. حسین ایوبی‌زاده کرمانی (از همشهری‌های همایون صنعتی‌زاده) هفته‌ای یکی دو بار با دو چرخه خرجین دار به خانه یا محل کار مترجمانی که کتابی برای فرانکلین در دست ترجمه داشتند سر می‌زد و بخش‌های ترجمه‌شده را می‌گرفت می‌آورد به دفتر دریابندری تحویل می‌داد. این دست‌نوشت‌ها را پس از تأیید دریابندری به چاپخانه می‌بردند برای حروف‌چینی. پس از آماده‌شدن بخشی از حروف‌چینی، ایوبی‌زاده به چاپخانه می‌رفت و بخش‌های حروف‌چینی‌شده را به صورت ستون‌های دراز، هرستون به قاعده سه‌چهار صفحه معمولی، همراه با «خبر» ش که همان نسخه دست‌نوشت باشد، می‌گرفت می‌آورد می‌داد به ما و ما این به اصطلاح «نمونه‌های ستونی» را می‌گذاشتیم روی میزهای دوطرفه مخصوص غلط‌گیری و یک نفر آن طرف میز نسخه دست‌نوشت را به دست می‌گرفت بلند می‌خواند و این طرف میز یک نفر گوش می‌کرد و اگر تعارضی بین آنچه خوانده می‌شد و آنچه حروف‌چینی شده بود پیدا می‌شد اصلاح می‌کرد. در آن زمان ما فقط غلط‌گیری می‌کردیم و ویرایشی در کار نبود. نمی‌دانم ترجمه موبی‌دیک چگونه به فرانکلین راه پیدا کرده بود. آیا فرانکلین آن را سفارش داده، یا داریوش رأساً به ترجمه آن اقدام کرده بود؟ به گمان من حدس دوم درست است. علاوه بر این، براساس گفته‌ای که شما از داریوش در مقاله‌تان نقل کرده‌اید، این ترجمه باید مدت‌ها قبل از اینکه به فرانکلین برسد آماده بوده باشد: «پانزده سال در این امید می‌جوشیدم و می‌پختم که ناشری پیدا شود و ترجمه موبی‌دیک هرمان ملویل را از من بخواهد. آخر، بیایید بخوانید، یا بروید بخوانید تا نمود بی‌تزلزل نثر فارسی را مشاهده کنید.» متأسفانه، مأخذ این گفته در مقاله شما نیامده است. من حتی به سایت هامون هم که در جایی از مقاله به آن ارجاع داده‌اید مراجعه کردم و آن را نیافتم. اما اگر این گفته درست باشد (که احتمالاً چنین است چون که ویژگی‌های نثر داریوش در آن نمایان است) شگفتی ما درباره داریوش دوچندان می‌شود. به خاطر دارم سال ۱۳۴۳ بود که حسین ایوبی‌زاده کرمانی به خانه داریوش رفت و دست‌نوشت

موی دیک را از او گرفت و به فرانکلین آورد. بنا بر نقل مذکور، اگر به پانزده سال قبل از این تاریخ برگردیم، داریوش قاعداً باید این اثر را در ۱۳۲۸ یعنی در ۲۷ سالگی ترجمه کرده باشد!

داریوش این اثر سترگ را روی کاغذهای نیمه گلاسه عجیبی ترجمه کرده بود که من تا آن زمان ندیده بودم. این کاغذها ورقه‌های ضخیمی بود بی‌اغراق به درازای حدود یک متر و پهنای حداکثر ۱۵ سانتی‌متر! گمان می‌کنم اینها کاغذهایی بوده متعلق به اداره یا شرکتی که داریوش در آن کار می‌کرده است. به‌هرحال، اینها به هر کاغذی شبیه بود جز کاغذ ترجمه. آری، داریوش این اثر عظیم را روی این کاغذها با خودنویس جوهر آبی کمرنگ ترجمه کرده بود. ظاهر کار نشان می‌داد که چرکنویس و پاکنویسی در میان نبوده و داریوش این اثر را، به‌ندرت با برخی خط‌خوردگی‌ها، یکسره ترجمه کرده است. کاش یک برگ از آن دست‌نوشته‌ها را پیش خودم نگه می‌داشتم.

به‌هرحال، یک روز حدود ۲۰۰ برگ از این کاغذهای یک‌متری را آوردند گذاشتند روی میز من و طرف مقابلم زنده‌یاد مصطفی اسلامی‌ه تا آن را به‌اصطلاح غلط‌گیری کنیم. هنگامی که اثر ترجمه‌شده‌ای را برای غلط‌گیری به ما می‌دادند، نسخه انگلیسی را به ما نمی‌دادند، اما این اولین بار بود که نسخه اصلی همراه دست‌نوشته بود. به‌یاد دارم که نسخه انگلیسی کتاب در قطع پالتویی با کاغذی تقریباً نامرغوب بود. ضخامت و حجم کتاب نسبت به قطعش بزرگ می‌نمود. گمان می‌کنم کتاب مال خود داریوش بود نه از آنهایی که فرانکلین به مترجم می‌داد. هنگام غلط‌گیری گاه مصطفی می‌خواند من غلط‌گیری می‌کردم گاه برعکس. سومین سالی بود که در فرانکلین مشغول بودم و تا آن زمان نه من و نه مصطفی چیزی درباره این اثر نمی‌دانستیم. در همان صفحه اول، که البته چیزی حدود چهار صفحه متعارف می‌شد، متوجه شدم شباهتی با رمان‌هایی که قبلاً خوانده بودم نداشت. نگاهی به متن انگلیسی کتاب انداختم دیدم کلامش از گونه‌ای غیر از گونه رمان است. با در نظر گرفتن دانش ناچیزم در زبان انگلیسی، در شگفت بودم که چرا کار کردن روی این اثر شگرف را به ما سپرده‌اند. غلط‌گیری کتاب حدود

سه ماه طول کشید و هر قدر پیش می‌رفت من بیشتر شیفته این داستان شگرف می‌شدم. مترجم‌ها و نویسندگانی که با فرانکلین کار می‌کردند غالباً هنگامی که کتابشان در دست چاپ بود به ما سر می‌زدند، اما داریوش هرگز سراغ چاپ و انتشار کتابش را نگرفت. کتاب منتشر شد و یک نسخه هم به رسم آن زمان به من دادند. ایکاش آن نسخه را می‌داشتم اما متأسفانه مانند بسیاری از کتاب‌های دیگرم بعدها گم شد.

به نظر من داریوش آدم متعارفی نبوده است. درباره ترجمه‌هایش حرف نزده است. به گمانم هنگام ترجمه بیش از آنکه به فکر خواننده باشد به دنبال لذت بردن خودش از خواندن اثر بوده است. بعید نیست برخی از ترجمه‌هایش را همان اول بار که می‌خوانده ترجمه کرده و علت اشتباهاتی که به ترجمه‌هایش راه یافته احتمالاً همین بوده است. حتی اگر نقل قول مذکور درباره تاریخ ترجمه موبی دیک را تردیدآمیز بدانیم، وقتی به داریوش فکر می‌کنم، با خودم می‌گویم کسی که در ۱۳۳۴ چمنزارهای بهشت اشتاین‌بک، در ۱۳۳۵ تسخیرناپذیر فاکنر، در ۱۳۴۱ قیصر و مسیح ویل دورانت و در ۱۳۴۴ موبی دیک ملویل را ترجمه کرده است باید ذخیره مطالعاتی شگفتی در این دو زبان داشته باشد به خصوص با واژگان متفاوت و بکری که در نثرش می‌بینیم. اینها تازه تاریخ انتشار است و اگر زمان آماده شدن برای انتشار را یک سال در نظر بگیریم، داریوش هنگام ترجمه این آثار به ترتیب در سن ۳۲، ۳۳، ۳۹، و ۴۲ سالگی بوده است. و باز هم این را باید بگذاریم کنار تسهیلات عظیمی که ما امروز برای رفع مشکلات گوناگون ترجمه در اختیار داریم و آن روزها نبود. داوری درباره داریوش صرفاً براساس کم‌دقتی‌هایش در ترجمه و در نظر نگرفتن برخی برگردان‌های درخشان و فی‌البداهه‌اش و به خصوص انتخاب‌های ناهمزمانش در مقایسه با فضای سیاسی دوران نامنصفانه و غیرعالمانه است. شایان ذکر است که نظرخواهی‌تان از کامیار عابدی، شعرشناس بزرگ معاصر، درباره داریوش هوشمندانه و قابل تقدیر است. نوشته ایشان و مخصوصاً خبر در راه بودن انتشار کتاب پرویز داریوش: شاعر و تحلیل‌گر ادبی موجب شادی و امیدواری است. 